بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12 دی 1395.

در مورد روایت الوقوف عند الشبهه خیرٌ من الاقتحام فی الهلکه صحبت می کردیم. عرض کردیم که این روایت چند تا نقل دارد. این یعنی تعبیر در چندین روایت وارد شده است. یکی در روایت ابی شیبه یا ابی سعید الزّهری. دوم در تفسیر عیّاشی جلد 1 صفحه 8 حدیث 2

عن اسماعیل بن ابی زیاد السکونی عن أبی جعفر عن أبیه عن علیٍّ قال

الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ وَ تَرْكُكَ حَدِيثاً لَمْ تُرْوَهُ خَيْرٌ مِنْ رِوَايَتِكَ حَدِيثاً لَمْ تُحْصِهِ إن على كل حق حقيقة و على كل صواب نورا فما وافق كتاب الله فخذوا به و ما خالف كتاب الله فدعوه

در این نقل عن أبی جعفر محرّف عن جعفر است. سکونی راوی از امام صادق علیه السلام هست و مکرّر از امام صادق با تعبیر عن جعفر یاد می کند. همین روایت را شیخ مفید در رساله مهر خودش صفحه 30 نقل کرده است و بعد از نقل سندش را به این شکل دارد

حدثنا به عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي ع

تعبیر عن جعفر به خاطر نامأمنوس بودنش در عصور متأخر به تعبیر عن أبی جعفر تبدیل شده است بر طبق قاعده تبدیل نامأنوس به مأنوس. این هم تعبیر دومی که هست. نزدیک به این تعبیر در روایت سوم بحث ما روایت عبد الاعلا وارد شده است.

عن عبد الاعلی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله ما کان الله لیضلّ قوما بعد اذ هداهم حتی یبیّن لهم ما یتّقون قال حتّی یعرّفهم ما یرضیه و ما یسخطه ثم قال

خب اینجا در پرانتز یک مطلبی بگویم در آن جلسه صحبت می کردیم که مرحوم آقای مطهری فرموده بودند که تقوا هیچ وقت به معنای اجتناب نمی آید. این یکی از مثال هایی است که تقوا به معنای اجتناب است. ما یتقون یعنی ما یجتنبون وی یحتذرون. نه آن چیزی که از آن بترسند. ظاهرا اشاره به مرحله عمل هست که ما یتّقون و یجتنبون. حالا در ذیل آن دارد

ثم قال و الوقوف عند الشبهه خیرٌ من الاقتحام فی الهلکه و ترک روایه حدیثٍ لم تَحفَظ خیرٌ لک من روایه حدیث لم تحصیه.

می خوانم چون کلمه حدیث دارد. چون حدیث هست طبیعتا باید معلوم بخوانیم. البته آن روایت چیز مجهول ظاهرا هست. البته لم تحصیه دارد باید لم تحصه باشد. ترک روایه حدیث، یعنی ترک کردن روایت حدیثی که او را حفظ نیستی بهتر از این است که حدیثی که کاملا جوانب آن را احصاء نکرده ای بخواهی روایت کنی

إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوه و لن یدعوه کثیرٌ من اهل هذا العالم.

این روایت هم تفسیر عیاشی جلد 2 صفحه 115 حدیث 150. این هم روایت سوم ما. روایت چهارم ما در ذیل روایت عمر بن حنذله است

اذا کان ذلک فرجع حتّی تلقی امامک فان الوقوف عند الشبهات خیرٌ من الاقتحام فی الهلکات

روایت پنجم هم که در تهذیب وارد شده است من متأسفانه آدرسش را دقیق یادداشت نکردم،

محمد بن احمد بن یحیی عن هارون بن مسلم عن مسعده بن زیاد جعفر عن ابائه عن النبی ص قال

قَالَ لَا تُجَامِعُوا فِي النِّكَاحِ عَلَى الشُّبْهَةِ يَقُولُ إِذَا بَلَغَكَ أَنَّكَ قَدْ رَضَعْتَ مِنْ لَبَنِهَا وَ أَنَّهَا لَكَ مَحْرَمٌ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ

خب این روایت پنج نقل دارد که این پنج نقل از جهت سندی اطمینان بخش می شود که این نقل حتما،

شاگرد: جلد 7 صفحه 474 حدیث 112.

استاد: این روایت ها غیر از اینکه روایت عمر بن حنذله بنا بر تحقیق صحیح است و روایت مسعده بن زیاد بدون تردید صحیح هست و هیچ شبهه ای در صحتش نیست، روایت های این مجموع پنج روایت در یک مسئله وارد شدن اطمینان بخش است که این متن صحیح است. آقای صدر آن دسته های اول را جدا از دو دسته دیگر بحث می کند و این است که ما هم بر طبق فرمایش آقای صدر بحث را دنبال می کنیم. آقای صدر می فرمایند که آقایان به این روایت تمسک کرده اند و اینکه در شبهات بدویه باید احتیاط کرد. ایشان می فرماید ولی به نظر ما این روایت دالّ بر این مطلب نیست و از جهات مختلف مشکل دارد اصلا روایت را بر طبق اصطلاحات اصولی معنا شده است الفاظ روایت پس بر طبق مأنوسات معنا شده است حالا که مطلب چنین است. ایشان می فرماید که آرام آرام این روایت را بگذارید معنا کنیم ببینیم چیست. این روایت وقوف عند الشبهه را در مقابل اقتحام قرار داده است. وقوف به معنای احجام در مقابل اقدام نیست. به معنای اعراض کردن از یک کار و دست نزدن به یک کار نیست. وقوف این است که انسان تأمّل کند در کار. تریّص و تثّبت داشته باشد. در مقابل اقتحام که یعنی بی گدار به آب زدن و بی مقدمه کاری را انجام دادن. کسی که در وسط راه می ایستد واقف است. ولی کسی که وسط راه منصرف می شود بر می گردد نه اینکه می ایستد. ایستادن تأمل کردن است و اینکه انسان باید تأمل کند در مقابل اقتحام که به معنای این است که بدون تأمل کاری را انجام دادن. این مطلب درستی است می خواهد بگوید که شما تا عاقبت یک کار را نسنجیدید، وارد آن کار نشوید همین جوری بی فکر اقدام نکنید. اقداماتتان باید سنجیده و از سر فکر باشد. خب این اشکال اول قضیه ربطی به بحث شبهه بدویه و امثال اینها ندارد. من اشکال دوم را هم ذکر می کنم که اینها با هم دیگر مرتبط هست و بعد این دو تا اشکال را یک جا در موردشان صحبت می کنیم. اشکال دومی که ایشان مطرح می فرمایند این است که شبهه اصلا یعنی چه؟ ایشان می فرمایند که شبهه را اصولیین به معنای شک گرفته اند. ولی اصل شبهه در لغت به معنای شبه و مثل و مانند و این چیزها است. و اینکه در بعضی از مشتقات این ماده معنای شکّ و تردید حاصل می شود به اعتبار اینکه شباهت انسان را به شکّ و تردید می اندازد. از جهت لغوی شبهه به این معنا است و مظنون تعبیر ایشان این هست که، فمن المحتمل قویّا که معنای اصلی شبهه منحصر در مثل و مشابهت و امثال اینها است. می گوید از ناحیه لغویین این جوری. اما از ناحیه اخبار یک سری روایت را ایشان می آورند و از اینها می خواهند استظهار کنند که شبهه به معنای .... 20/12

می گویند در وصیت حضرت امیر به فرزندشان امام حسن هست که «انما صمی الشبههُ شبههً لانّها تشبه الحق فأما اولیاء الله فضیائهم فیه الیقین و دلیلهم سمت الهدی و اما اعداء الله فدعاهم فیها الظلال و دلیلهم العمی.» ایشان می گویند که این روایت هم مؤید آن مطلبی هست که ما به عنوان محتمل قوی در لغت آورده ایم. ایشان می فرمایند که از این روایت و امثال روایت این جور برداشت می شود که مراد از شبهه چیزی است که شبیه حق است ولی خود حق نیست. یک شباهت صوری با حق دارد همین شباهت منشأ می شود که افراد اشتباه کنند فریب بخورند و اغرا و تدلیس مردم را به دنبال داشته باشد. می گوید بسیاری از دعوائات باطله این شکلی است که الفاظ ظاهر فریبی دارند. مثل دعوت به وهابیت که به اسم دعوت به توحید خالص و اسلام ناب مطرح است و اصل آن تهی کردن اسلام هست از مفاهیم. بعد دعوت فراماسونری و امثال اینها هم از این باب است. بعد شواهدی که ایشان در اینجا می آورد غیر از آن روایت امام حسن یکی این است که در بعضی از روایات گفته شده است که شبهه از شیطان است. این شبهه ای که از شیطان هست همین معنای شبهه است. و الا شک از شیطان هست این جور نیست. البته به یک معنا گاهی اوقات شک از شیطان هست به این معنا که این که ما در احکام شرعیه شک می کنیم به خاطر اینکه غاصبین خلافت که مظاهر شیطان در روی زمین بودند، اینها ائمه را از بیان احکام منع کردند و این سبب شده است که ما در احکام شک کنیم. ولی از این روایت این معنا به ذهن خطور داده نمی شود. بلکه مراد آن وسوسه ها و تدلیس ها و اظهار های نادرست آن چیزهایی که واقعا واقعی نیست آن را شیطان برای انسان نشان می دهد. البته تعبیری که عرض می کنم یکی از کارهای شیطان بحث تزیین است. تزیین و زیبا جلوه دادن هست. چیزهایی که در قرآن هم زیّن لهم الشیطان و اینها. یعنی چیزی که واقعا چهره حقیقی ندارد آن را شیطان برای انسان تزیین می دهد. شبهه در واقع از باب تزیینات شیطانی هست که باعث می شود که انسان فریب بخورد. بعد می فرمایند که یک روایتی هست که از امام باقر نقل شده است که

قال جدي رسول الله صلى اللّٰه عليه و آله: أيها الناس حلالي حلال إلى يوم القيامة و حرامي حرام إلى يوم القيامة، ألا و قد بينهما الله لكم في الكتاب و بينتها لكم في سنتي و سيرتي و بينهما شبهات من الشيطان و بدع بعدي فمن تركها صلح له أمر دينه و صلحت له مروته و عرضه

ایشان می گوید شبهه در کنار بدعت قرار گرفته شده است. و اینکه مثلا حرمت شرب تتن به این معنا شبهه نیست آن که به بدعت و اینها ارتباطی ندارد. بعد یک مؤید دیگری می آورند می گویند که این روایتی هست

يا أبا ذر إن المتقين الذين يتقون اللّٰه عز و جل من الشي‌ء الذي لا يتقى منه، خوفا من الدخول في الشبهة،

آن هم مراد همین است. مراد از شبهه اینجا مشکوک الحرمه نیست چون ارتکاب مشکوک الحرمه این محذور احتمالی نیست و کأنه این جوری تعبیر می کنند. خصوصا در این روایت دخول در شبهه تعبیر کرده است نه ارتکاب مشتبه و امثال اینها. ایشان می فرمایند که معنای الوقوف عند الشبهه خیرٌ من الاقتحام فی الهلکه این است که بسیاری از عناوینی که در خارج به وجود می آید، معذرت می خواهم در این روایت الوقوف عند الشبهه نه، این روایت الذین یتقون الله من الشیء الذی لا یتقی منه، ایشان میگویند معنایش این است که بعضی چیزها هست که اماره بر درست بودنش هست ولی هیچ زمینه ای که انسان از آنها بترسد و پرهیز کند و امثال اینها وجود ندارد. ولی گاهی اوقات بعضی از اولیاء الله هستند که در آنها احتیاط می کنند به مجرّد این احتمالی که شاید واقعش باطل باشد و این ظاهرش فریبنده باشد و امثال اینها. چون در لغت هم هست که شبهه در اول ظهور مخفی هست و پنهان هست و در هنگامی که دور شد آشکار می شود شبهه بودنش و امثال اینها. بعد ایشان از این مجموع اینها قرائن استظهار می کنند که شبهه به معنای آن چیزی که در ظاهرش دلایل رشد و هدایت هست ولی واقعا باطل است. دیگر اینجا انسان باید احتیاط کند اعتماد بر این دلایل ظاهر فریب نکند. البته ایشان می گوید که انکار هم نباید بکند که حتما باطل هست چون ممکن است مطابق واقع باشد ولی به هر حال اعتماد بر این شبهه به جهت مشابهتش با واقع نباید بکند بلکه باید وقوف کند و تحقیق کند. خب این مطلب درستی است و ربطی به محلّ بحث ما ندارد. خب این مطالبی که آقای صدر اینجا فرمودند. این اشکال دوم ایشان در واقع باید مکمّل اشکال اول تلقی شود و در فضای اشکال اول این اشکال دوم را دید. آخرش هم ایشان به همان اشکال اول آن را می کشاند می گویند که وقوف. چون ببینید اینکه یک شیئی شبهه باشد یعنی شبیه حق باشد اگر کسی بداند که این شبهه است و علم داشته باشد که این شبه الحق هست و عین الحق نیست که از آن پیروی نمی کند. بحث این روایت در محتمل الشبهه بودن است. شبهه به این معنا. یعنی چیزی که محتمل است شبیه الحق باشد. و محتمل است که حق باشد. یعنی این شبهه ای که اینجا هم هست باز به معنای چیزی که مشکوک است که آیا حق است یا شبیه الحق است. مراد این است که باز بحث شکّ و امثال اینها در وسط کشیده می شود. خود ایشان هم می گوید که تحمل کونه مغریا و ملبسا. اگر این جور باشد اگر آن وجه اول را نیاوریم و بگوییم وقوف یعنی اجتناب کردن. معنای روایت این می شود که شما در شیئی که احتمال می دهید واقع باشد احتمال می دهید که شبیه واقع باشد، باید احتیاط کنید و امثال اینها. یعنی در واقع این احتیاط کردن در چیزی که مجرّد احتمال اینکه یک شیئی باطل شود باید منشأ احتیاط شما شود. مجرّد احتمال باطل بودن. این معنایش این است که انسان باید در موارد مشکوک احتیاط کند. اگر مراد از توقّف عند الشبهه، توقف اجتناب کردن است. بنابراین فرض کنید که یک روایتی هست ما احتمال می دهیم که این روایت صحیح باشد. روایتی که دالّ بر جواز یک شیئی است. احتمال می دهیم که صحیح باشد ولی احتمال هم می دهیم که نه، شاید این شبیه حق باشد عین حق نباشد. خب انسان اینجا باید احتیاط کند و توقف کند و به این روایت مجوّزه تمسک نکند و احتیاط کند. اگر مراد از توقّف اجتناب کردن باشد. بله آن وجه اول را ضمیمه کنیم درست می شود. آن این است که می گوید در جایی که شما یک شیئی را می بینید که شبیه حق است نمی دانید آیا واقعا حق است یا نیست بلافاصله آن را اخذ نکن تحقیق کن و بررسی کن و تریّص و تثبت به خرج بده. اگر این باشد خب خوب است. بنابراین این وجه دوم به تنهایی بدون ضمیمه کردن وجه اول سودمند نیست. آن را باید در همان کنار وجه اول به این وجه نگاه کرد و اینها. اگر درست باشد. خب حالا بیاییم ببینیم اصلا حالا اینها یک نکته شکلی بود که این دو وجه را نباید این جوری مستقل از هم قرارش داد. که ما اصل این بحث که آیا این دو وجهی که ایشان ذکر کرده اند درست هست یا نیست. وجه اولی که ایشان می فرمایند که وقوف در مقابل اقتحام قرار گرفته است می گویند که در لغت هم اقتحام را به معنای دخول بدون فکر و بدون تأمل و امثال اینها معنا کرده اند. می گویند اقدام بلا تروّی و لا تدبرٍ. اقتحام این است که بدون تروی و تدبر انسان اقدام کند. این را می گویند اقتحام. در مقابلش این است که آدم کأنه اقدامش همراه تأمل باشد. و آن شواهدی که آورده اند وسط راه و امثال اینها. اولا کلمه اقتحام به این معنایی که ایشان می کنند نیست دقیقا. اقتحام به معنای این است که انسان بدون فکر در کاری واقع شود. یا خودش را پرت کند در یک کاری بدون فکر. آن که در لغت معنا کرده اند. در مفردات راغب تعبیر می کند در مورد اقتحام، توسّط شدّهٍ مخیفه. که آدم در داخل یک شدتی که ترسناک هست انسان قرار گیرد. ولی من به نظرم مجموعا آن چیزی که از کلمه اقتحام استفاده می شود یعنی پرت شدن یا پرت کردن. انسان خودش را در یک خطری قرار دهد که موقعی که دارد خودش را در آن خطر قرار می دهد نسبت به این خطر واقف نیست که حتما دارد با این کار خودش را در آن خطر قرار می دهد. انسان فرض کنید خودش را پرت کند در یک استخر بدون اینکه شنا بلد باشد به این می گویند اقتحام. اقتحام پرتاب کردن بدون

شاگرد: خودش نمی داند که چه بلایی سرش می آید ولی استخر را میداند

استاد: استخر را می داند ولی نمی داند چه بلایی قرار است سرش بیاید. حالا یا خودش را بیاندازد یا بیافتد. اقتحام در بعضی از اصطلاحات افتادن از عبارت های لغوییون استفاده می شود و بعضی وقت ها به معنای افکندن. قَحَمَ یعنی خودش را انداخت. بعضی وقت ها اقتحام را به معنای خود قَحَمَ گرفته اند وبعضی وقت ها متاوعه قَحَمَ گرفته اند یعنی افتادن. این جا این روایت به این معنا است به یکی از این دو جهت این نکته را بگویم این روایت نمی گوید که فلا اقتَحَمَ فی الشّبهه. الوقوف عند الشبهه خیرٌ من الاقتحام فی الشبهه. اقتحام فی الهلکه. متعلَّق اقتحام هلک قرار داده شده است. می گوید شما اگر در هنگام شبهه وقوف نکنید ممکن است در هلاکت بیفتید بدون اینکه توجه داشته باشید که در هلاکت دارید می افتید. حالا یا به خاطر اینکه آن شبهه در واقع هلاکت بوده است یک جورش این است که شبهه هلاکت بوده است. محتمل الحرمه بوده است و واقعا با حرمت واقعی مصادفت کرده است. این یک جور. یا اینکه آن نکته ای که از بعضی از روایات دیگر استفاده می شود که کسی که نزدیک شبهات می رود ممکن است کم کم عادت کند به معصیت. در معصیت های شناخته شده هم قرار بگیرد. توجه نمی کند که الآن شما دارید امر مشتبه را مرتکب می شوید ولی فردا نفس شما را وادار می کند که به هلاکت مقطوعه قرار گیرید. حالا هر چه معنا. چه مراد از این هلاکت، هلاکتی که در نفس مشتبه هست یا هلاکتی که در حرام های مسلم هست هر کدام از اینها باشد، این به اعتبار این است که این خطر، خطری است که ارتکاب کننده توجّه به اینکه چنین خطری متوجهش هست نیست. اقتحام یعنی انسان خودش را در یک خطری قرار دهد که خطرناک بودنش را متوجه نباشد. این، این جوری می خواهد بگوید. اما اینکه مرحوم شهید صدر می فرمایند که وقوف به معنای اینکه وایستا و تحقیق کند. وقوف به این معنا نیست. وقوف به معنای ایستادن است. یک موقعی ما می گوییم که یک لحظه بایست این اطلاق وقوف را به یک لحظه مقیّد می کنیم، معنایش این است که به مقدار کمی فکر کن. اما الوقوف عند الشبهه قید نشده است یعنی تا وقتی که شبهه هست باید شما بایستید مگر اینکه شبهه برطرف شود. یک موقع شما می گویید که سر چهار راه که رسیدی یک لحظه توقف کن و حرکت کن. چراغ قرمز چشمک زن یعنی توقف کامل و بعد حرکت. یک موقع این است. این قید وقوف است یعنی می خواهیم بگوییم وقوف لحظه ای و موقت. ولی اگر این قید را نزنیم وقوف یعنی کاملا بایست. تا وقتی که این موضوع هست می گوییم که نزد چراغ قرمز شما بایست. تا وقتی که چراغ قرمز است شما باید بایستی. مگر اینکه چراغ قرمز متوقف شد. فرق است بین وقوف در هنگام چراغ قرمز و وقوف در هنگام چراغ قرمز چشمک زن. وقوف در هنگام چراغ قرمز چشمک زن یک وقوف موقتی و کوتاه و مقیّد هست که اطلاق وقفَ آن را نفی می کن. الوقوف عند الشبهه یعنی در نزد شبهه باید شما توقف کنید. توقف ایستادن است. ایستادن در مقابل حرکت کردن است. حرکت کنایه از اقدام کردن و عمل کردن است. عرض کردم آن چیزی که در مقابل وقوف در شبهه قرار داده شده است، اقتحام در شبهه نیست. اقتحام در هلاکت است. می گوید که شما اگر متوقف شوید سلامت می مانید ولی اگر حرکت کنید ممکن است آن اقتحام فی الهلکه اش قطعی نیست. ممکن است در هلاکت قرار گیرید بدون اینکه خودتان متوجه شوید. بنابراین این کلمه اقتحام را که شهید صدر اینجا فرموده اند به قرینه اش مراد از وقوف، تحقیق کردن و تثبّت کردن و امثال اینها، توجه به این نکته نکرده اند که این معنا با اطلاق وقوف منافات دارد و اقتحام هم اقتحام در شبهه نیست. اقتحام در هلاکت است. اقتحام در هلاکت یک امری است که انسان ناخواسته من غیر شعورٍ من غیر التفاطٍ در آن واقع می شود. برخاسته از اراده و قصد انسان نیست که انسان نمی خواهد که خودش را هلاک کند. بحث این است که شما اگر در نزد شبهه توقف نکنید در هلاکت می افتید ولو احتمالا. این برای پرهیز از هلاکت احتمالی هست. بنابراین اینجا معنایش این است که اینجا هلاکتی وجود دارد و معنایش این است که به آن هلاکت احتمالی مبتلا نشود.

سؤال: امر ارشادی است؟

پاسخ: آن را بعدا بحث می کنیم که آیا این ارتباط با بحث اخباری ها یا ندارد بحث آن را بعدا می کنیم ولی بحث این است که اینکه ایشان توقف را به معنای این گرفته است که یک مقداری فکر کردن. به تناسب داشتن شرح حال مرحوم آقای خوانساری را می خواندم، مرحوم آقای خوانساری به نظرم آقای خرازی از قول آقای خوانساری نقل می کند که یک وقتی در یک ماشین بودیم و همراهان گفتند که هر کسی که چیز جالب شنیده است نقل کند. یک کسی بود نظامی بود گفت که من یک مدت طولانی رفته بودم مأموریت. از مأموریت بر می گشتم گفتم بی خبر برم داخل خانه. بعد گفتم از لای سوراخ در نگاه کنم ببینم چه خبره داخل خانه. نگاه کردم دیدم زنم با یک جوان دارد پاستور بازی می کند. گفتم که با تفنگ بزنم این جوان را بکشد بعد یاد یک حرفی از یک رفیق هایم افتادم که گفت هر وقت خواستی اقدامی کنی به اندازه یک سیگار کشیدن توقف کن. یک سیگار به لبم گذاشتم و وارد خانه شدم. بعد متوجه شدم که این جوان پسر خودم است و بزرگ شده است دارد با مادرش بازی می کند. می گوید توقف کن به اندازه یک مقدار سیگار کشیدن یک تقیید اطلاق است. یک موقع شما می گویید که در هنگام خطر توقف کن. یک موقعی می گویید که وقتی می خواهی کاری کنی به اندازه یک سیگار کشیدن توقف کن. شما دارید اطلاق توقف را مقید می کنید. اینجا الوقوف عند الشبهه این است که شما باید به طور کامل توقف کنید. عمده اش این است که اقتحام فی الهلکه را ایشان به اینجا ناشی شده است. خب این مطلب.

اما بحث دومی که ایشان می فرمایند که شبهه به معنای شبیه و شباهت و مماثلت و امثال اینها است. قبل از اینکه وارد تفصیل این بحث شویم که الآن نمی رسیم فقط یک نکته کلی بگویم و تفصیلش باشد برای فردا. ببینید شهید صدر خدا رحمتشان کند گاهی اوقات یک ریشه لغوی که در یک کلمه است بر اساس آن ریشه لغوی استنباط لغوی می کنند خیلی وقت ها. در حالی که بسیاری از ریشه های لغوی تنها یک نوع تناسبات لغوی هست. اینکه آن تناسبات لغوی به چه معنایی در مشتقات و در مرتبطات این واژه به کار رفته است نیاز به مراجعه لغوی دارد. در لغت این جور استنباطات خیلی جا ندارد ایشان من المحتمل قویّا بحث لغوی که فرموده است معنای اصلی شبهه منحصر در مثل و مشابهت هست، فوقش این است که ریشه اصلی شبهه همان مثل و مشابهت باشد ولی مثل و مشابهت می تواند در یک معنای خاصی و در یک قالب خاصی متجلی شده باشد. ما آن معنای اصلی لغوی را نباید بگیریم بر اساس آن معنا مشتقات را هم معنا کنیم. باید مراجعه ریز ریز کنیم و این بحث کلی که ایشان؛ یک بنده خدایی بود اصرار داشت که همه ریشه ها یک معنا بیشتر ندارد. به او می گفتند که مثلا سرّ به معنای راز است. سریر به معنای تخت است. سرور به معنای شادی است. اینها چه ارتباطی با هم دارند. می گفت پیدا است دیگر. انسان که به سرّ متوجه می شود خوشحال می شود روی تخت که انسان می نشیند شادمان می شود. همه اینها شادمانی است. حالا من بحث سرّیه که به معنای کنیز مخصوص، است آن را نیاوردم که شادی اش دیگر واضح بود! آن بحث را دنبال نکردم ولی می گوید السرّیه منصوبٌ الی السرّ أی الجماع. به معنای لغوی اش و اینها این شکلی است و حالا غرضم،

به فرض این ارتباطات معنوی درست باشد ولی آیا سریر یعنی هر چیزی که انسان را شاد کند؟ سریر به معنای تخت است. حالا منشأ اینکه چرا اسم تخت را گذاشته اند سریر شما بفرمایید که کسی که روی تخت می نشیند شاد می شود. بفرمایید سرّ را چرا سرّ می گویند چون کسی که به او مطلع می شود شادمان می شود. ولی این تناسبات غیر از این است که معنای سرّ یعنی آن چیزی که انسان را شاد می کند. سرّ به معنای راز است. تناسب سرّ دانستن سرّ هر چیزی می خواهد باشد سر معنایش راز است و سریر به معنای تخت است. این است که ما آن معنای اصلی یک واژه که مصحّح اسم گذاری هست نسبت به او انقدر نباید افراط کنیم در معنا کردن جزئیت و امثال اینها. باید دقیقا نگاه کرد که خود این واژه شبهه در لغت به چه معنا آمده است و در موردش دنبال کرد. ایشان بحث های روایی دارند اما من بحثم اینجا روی بحث لغوی مسئله است. مجرد اینکه در در اصل معنای لغوی اش مثل و مماثلت و نظیر بودن و امثال اینها هست این باعث نمی شود که ما واژه شبهه را به معنای شبیه و نظیر و امثال اینها باید بگیریم. باید واقعا در لغت شبهه را به چه معنا می گیرند و در عمده راه لغت هم یکی مراجعه به کتب لغوی است. حرف های ائمه لغت هست استعمالات است، حالا مرحوم شهید صدر خواسته اند وارد استعمالات شوند و چند تا روایت را آورده اند. عمده این است که اگر هم در شبهه می خواهیم روایات را بررسی کنیم نه سه چهار تا. سعی کنیم هر چه روایت وجود دارد را بررسی کنیم یکی دو تا سه تا کافی نیست. باید در یک حد قابل توجهی روایت را بررسی کنیم تا مجموعا ببینیم به چه بحثی می رسیم. حالا انشاءالله فردا هم شبهه را از جهت لغوی و هم از جهت روایی بررسی می کنیم که ببینیم آیا این معنایی که شهید صدر برای شبهه مطرح فرمودند را در لغات می شود معنا کرد یا نمی شود این یک مرحله و مرحله دوم اینکه آیا در الوقوف عند الشبهه خیرٌ من الاقتحام فی الهلکه، با توجه به مجموع استعمالاتی که همین واژه یعنی آن پنج تا روایت هست، آیا در پنج تا آن آیا ما می توانیم این معنایی که شهید صدر مطرح کرده است را معنا کنیم که انشاءالله بعدا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد